

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث به اینجا رسید که برای رادعیت از سیره‌ی عقلاء به مقبوله‌ی عمر بن حنظله استدلال شد. سیره‌ی عقلائیه بر این است که بین مجتهد مطلق و مجتهد متجزی فرقی نیست، اما مقبوله‌ی عمر بن حنظله عنوانش این بود که «کسی که احادیث و احکام ما را بداند» و این ظهور در عمومیت دارد.

عرض کردیم که در جواب سه مطلب هست که مطلب سومش این بود که بین مقبوله‌ی عمر بن حنظله و حسنه‌ی ابی خدیجه تعارض است، بیان تعارض این است که مقبوله، ظهور در اجتهاد مطلق دارد، حسنه‌ی ابی خدیجه می‌گوید «أنظروا الي رجل منكم يعلم شيئاً من قضایانا»، که این «شیئاً» یعنی اگر یک مقداری هم بداند کافی است. در نتیجه بین این دو روایت تعارض واقع می‌شود.

اینجا ابتدا اگر بتوانیم بین این دو روایت جمع کنیم، که یک جمع دلالتی و عرفی روشن کنیم، باید همین کار بشود. ببینیم آیا بین این دو روایت می‌توانیم جمع کنیم یا خیر؟ اما اگر نشود بین اینها جمع کرد، این دو روایت که یکی مقبوله است و یکی حسنه، از نظر دلالت و ظهور در اجتهاد مطلق یا کفایت اجتهاد متجزی، ساقط می‌شوند. اما آنهایی که به آن دو روایت به عنوان دلیل بر اصل مشروعیت تقلید استدلال کرده‌اند، در این جهت خدشه‌ای به آن وارد نمی‌شود.

جمع بین دو روایت

اینجا چه‌بسا بتوان یک جمع عرفی بین این دو روایت کرد و آن این که در مقبوله‌ی عمر بن حنظله آمده است «يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا» باید به کسی رجوع و نظر شود که «رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا»، اولاً خود این عبارت را معنا کنیم که مراد چیست؟

یک احتمال این است که بگوییم یعنی تمام آنچه که به عنوان علوم اهل بیت عصمت و طهارت است؛ و ائمه (ع) فرموده‌اند بعد از ما یا اگر خواستید در مرافعه به کسی مراجعه کنید، به کسی مراجعه کنید که تمام آنچه که ما می‌دانیم او بداند.

به ادله‌ی زیادی اینکه اصلاً امکان ندارد، هم اختصاصات علومی که برای ائمه (ع) است، هم وجدان این را تکذیب می‌کند. پس این احتمال باطل است.

احتمال دوم این است که بگوییم آنچه را که ائمه (ع) بیان فرموده‌اند بدانند. این احتمال نیز خلاف وجدان است. یعنی حتی آنهایی که دائماً خدمت ائمه معصومین (ع) بوده‌اند، نمی‌توانیم بگوییم که تمام آنچه که ائمه (ع) فرموده‌اند را می‌دانند.

گاهی اوقات برای اصحاب سهوی به وجود می‌آمده، گاهی اوقات اشتباه می‌فهمیدند، اینها که بوده، یعنی نمی‌توانیم بگوییم زراره که خدمت امام صادق (ع) و امام باقر (ع) بوده، تمام آنچه که این دو بزرگوار فرموده‌اند (نه هر چه می‌دانند) را آگاه به آن بوده. زراره و محمد بن مسلم و اینها به آن آگاه هستند. وجدان این معنا را تکذیب می‌کند.

یعنی انسان وقتی واقعاً مراجعه کند، می‌بیند که اینها غالب آنچه را که ائمه (ع) فرموده‌اند، می‌دانند نه تمام آن را. حتی با این وصف که مقید بودند به کتابت، که آنچه را که می‌شنوند بنویسند، ولی باز نمی‌توانیم بگوییم تمام آنچه را که نوشته‌اند تمام آن چیزی است که ائمه (ع) بیان فرموده‌اند. پس این دو احتمال، بدیهی البطلان است و کنار می‌رود.

احتمال سوم این است که «رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَالِنَا وَ حَرَامَنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا»، یک عنوان عرفی است. عرف چه زمانی می‌گوید زراره یا سایر اصحاب، احکام امام (ع) را بلد هستند؟ زمانی که مقدار مهم و معتنا به و قابل توجهی را بلد باشند. پس بگوییم مراد از این کلام یعنی مقدار معتنا به‌ی از احکام را بلد هستند.

احتمال چهارم این است که نه، ولو یک مقدار قلیلی هم باشد. اگر یک مشکلی برای شما پیش آمد، اگر کسی را پیدا کردید که لااقل بعضی از احکام ما را هم بلد باشد، ولو اینکه این بعض، مقدار معتنا به هم نباشد، شما به او مراجعه کنید و از او تبعیت کنید.

احتمال مورد قبول

آنچه که ظهور عرفی دارد؛ احتمال سوم است. یعنی عرف به کسی که مقدار کمی یا چند مسئله از این همه مسائلی که وجود دارد را بلد است، نمی‌گوید این احکام ائمه را می‌شناسد، بلکه عرف در جایی که یک کسی مقدار معتنا به‌ی را وارد است، چنین حرفی می‌زند. لذا ما باشیم و مقبوله‌ی عمر ابن حنظله، از میان این چهار احتمال، به همین نکته می‌رسیم که ظهور در این معنای سوم دارد.

حتی در اینکه از «نظر» و «عرف» در روایت، «اجتهاد» استفاده شود، خودش محل تأمل است. یعنی اگر مثلاً یک اخباری مسلک، که روایات زیادی از ائمه (ع) را بلد است، حلال و حرام را بلد است، نسبت به این هم می‌توانیم بگوییم احکام ائمه را می‌دانند. لذا همین روایت مقبوله، وقتی در بحث قضاوت مطرح می‌شود، آنجا بحث می‌شود که آیا از این روایت می‌توانیم شرطیت اجتهاد برای قاضی را استفاده کنیم یا نه؟ محل بحث است.

بعضی خواسته‌اند بر اساس کلمه‌ی «نظر فی حلالنا و حرامنا» بگویند منظور این است که اهل دقت باشد و بتواند در حلال و حرام ما استنباط کند. حالا اگر از این روایت، اجتهاد (نه مطلق و نه متجزی) را نفهمیدیم که هیچ.

اما اگر از این روایت، اجتهاد را استفاده کردیم – این نکته را هم دقت کنید که روایت اجتهاد مطلق را شرط نمی‌کند، روایت می‌گوید کسی باشد که مقدار معتنا به‌ی از احکام ما را بداند، یعنی بتوانیم بر آن عنوان مجتهد کنیم –، ما باشیم و روایت مقبوله،

روایت مقبوله می‌گوید اگر کسی عارف به حلال و حرام باشد و مقدار معتنا به‌ی را بلد باشد، شما می‌توانید به او مراجعه کنید.

حسنه‌ی اُبی خدیجه نیز دارد «أنظروا إلي رجل منكم يعلم شيئاً من قضایانا»، این کلمه‌ی «شیئاً من قضایانا» یک عنوان عرفی است. کلمه‌ی «شیئاً» جایی اطلاق می‌شود که فرض کنید کسی در جیبش یک ده تومانی دارد. عرب نمی‌گوید «عنده شیء من المال»، عرب جایی به کسی می‌گوید «عنده شیء من المال» که معتنا به باشد، و الاً اگر یک چیز خیلی کمی باشد، اصلاً تعبیر می‌کند «لا مال عنده» یا می‌گوید «شیء قلیل»، مثل عرف خود ما که گاهی اوقات مثلاً می‌خواهیم بگویم فلانی از این علم بهره‌ای دارد، می‌گوید دستی در این علم دارد، دستی در این کار دارد. این کنایه از تبحر است، یعنی بالاخره یک مقدار معتنا به‌ی را می‌داند. لذا حسنه‌ی اُبی خدیجه هم دلالت بر همین دارد «يعلم شيئاً من قضایانا»؛ یعنی مقدار معتد به و معتنا به‌ی را بلد است.

نظر نهانی استاد محترم در رادعیت روایت

بنابراین به نظر ما اصلاً بین مقبوله عمر بن حنظله و حسنه‌ی اُبی خدیجه هیچ تعارضی وجود ندارد، مفاد هر دوی آنها بر مطلب واحدی دلالت دارد.

پس نتیجه تا اینجا این شد که تعارضی نیست، یعنی هر دو دلالت دارد بر اینکه مقدار معتد به‌ی را بداند، اما بخاطر دو جهت مهم، مقبوله‌ی عمر ابن حنظله نمی‌تواند رادعیت از سیره‌ی عقلائیه داشته باشد؛ یک جهت اینکه مقبوله‌ی عمر ابن حنظله مربوط به باب قضاء است و ربطی به باب فتوا ندارد، و بین باب قضا و فتوا دو فرق را بیان کردیم.

جهت دوم این است که حالا بر فرض که بین باب قضاء و باب فتوا فرق نباشد، و آن حرف مرحوم شهید را بزنیم که تصریح کرده تمام شرائط معتبر در قضاء، در فتوا هم معتبر است، ما طبق این تفسیری که برای مقبوله و برای حسنه‌ی اُبی خدیجه کردیم، اصلاً از مقبوله، اجتهاد مطلق استفاده نمی‌شود.

مقبوله می‌گوید اگر کسی مقدار معتد به‌ی از احکام را بداند. ممکن است یک مجتهد متجزی که مقدار معتد به‌ی را بداند آن هم داخل در مقبوله باشد. بله، یک مجتهد متجزی داریم که فقط یک مسئله استنباط کرده، این خیلی زحمت کشیده از اول عمر تا آخر عمرش فقط مثلاً نماز جمعه را استنباط کرده، در مسائل دیگر قدرت استنباط ندارد، مقبوله شامل این نمی‌شود. اما اگر یک مجتهد متجزی، مقدار معتد به‌ی را بلد باشد، این داخل در روایت مقبوله و روایت حسنه است. اگر گفتیم بین باب قضاء و باب فتوا، اتحاد وجود دارد، همانطور که ما در باب قضاء هم به همین نتیجه رسیدیم که اجتهاد متجزی که یک مقدار معتنا به از احکام را بداند کافی است، و اجتهاد مطلق که مشهور، در باب قضاء شرط می‌کنند شرط نیست. نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این است که بالاخره ما به این نتیجه رسیدیم که سیره‌ی عقلائیه می‌گوید بین مجتهد مطلق و متجزی فرقی نیست.

برای رادع از سیره‌ی عقلائیه چهار رادع ذکر شد، بیشتر از این هم پیدا نمی‌کنید. ملاحظه فرمودید هیچیک از اینها رادعیت ندارد. حالا که عنوان رادعیت ندارد، چه بگوییم؟ بگوییم ما به سیره‌ی عقلائیه عمل می‌کنیم و نظر می‌دهیم که در تقلید، همانطور که از مجتهد مطلق می‌شود تقلید کرد، از مجتهد متجزی هم می‌شود تقلید کرد. یا اینکه بالاخره این چهار دلیلی که گفتیم، گرچه رادعیت ندارد، ولیکن یک عنوانی در آن وجود دارد که این عنوان سیره‌ی عقلائیه را تقیید می‌زند، عنوانش این است آیه‌ی نفر می‌گوید باید به آن کسی که رجوع می‌کنی فقیه باشد. آیه سؤال می‌گوید باید به کسی که رجوع می‌کنی اهل ذکر باشد. اهل ذکر یعنی اهل علم. روایت احتجاج می‌گوید «أما من كان من الفقهاء» موضوعش؛ فقیه است. از مقبوله‌ی عمر بن حنظله مجموعاً استفاده کردیم به کسی که مقدار معتد به‌ی را بداند، رجوع کنید.

ما در فرق میان فقیه و عالم گفتیم اگر کسی یک مسئله را بداند به آن می‌گویند عالم، اما اگر یک مسئله را بداند به او فقیه

نمی‌گویند، فقیه جایی اطلاق می‌شود که مقدار معتد به‌ی را بداند. نتیجه این می‌شود که ما با چهار دلیل می‌توانیم بگوییم سیره عقلانی که بر رجوع جاهل به عالم است، باید بر آن عالم؛ فقیه صدق کند، فقیه هم یعنی کسی که یک مقدار معتد به‌ی از احکام را بداند. و چنانکه قبلاً عرض کردیم همانطور که بین فقیه و مجتهد مطلق، عموم و خصوص من وجه است، بین فقیه و مجتهد متجزی هم عموم و خصوص من وجه است. یعنی ممکن است یک کسی فقیه باشد، ولی مجتهد متجزی نباشد، مطلق باشد، ممکن است یک کسی مجتهد متجزی باشد، در یک مسئله‌ای استنباط کرده باشد، اما به او فقیه نمی‌گویند، یک کسی هم ممکن است هم متجزی باشد و هم فقیه باشد، یعنی در کثیری از مسائل استنباط کرده ولی قدرت بر استنباط همه‌ی مسائل را ندارد. پس متجزی فقیه هم هست.

نتیجه‌گیری

نتیجه این می‌شود که ملاک در جواز تقلید؛ رجوع به کسی است که «یطلق علیه الفقیه»، حالا می‌خواهد مجتهد مطلق باشد، می‌خواهد مجتهد مطلق نباشد، می‌خواهد به او بگویی مجتهد متجزی یا به او بگویی نه مجتهد مطلق. تقلید از مجتهدی که بر او صدق فقیه می‌کند، جایز است و انسان می‌تواند به او رجوع کند.

پس این که مرحوم سید در عروه و امام(رض) فرمودند که «لا يجوز تقليد المتجزی مطلقاً» (البته سید این طلب را اینجا نمی‌گوید جای دیگر دارد)، با این بیان روشن می‌شود که این اطلاقش باطل است.

حواشی عروه

حالا من حواشی بزرگان را بخوانم. چهار حاشیه را من یادداشت کرده‌ام. (اگر یک وقتی بخواهید بفهمید واقعاً قدرت استنباط پیدا کرده‌اید یا نه، یک حاشیه‌ای که یک فقیه زده، ببینید خودتان می‌توانید دلیلش را بفهمید یا نه؟)

یک حاشیه، حاشیه‌ی مرحوم آقا ضیاء عراقی است. ایشان فرموده است که وقتی مرحوم سید فرموده «لا يجوز تقليد المتجزی مطلقاً»، فرموده «ما لم يصدق عليه أنه عالم بنوع الأحكام، وإلا فيمكن دعوى خروجه من معاهد الإجماعات كما هو الشأن في قضاوته أيضاً، فيكون حاله حال سائر المجتهدين كما لا يخفى»، نوع الاحکام یعنی مقدار معتد به؛ مادامی که بر این متجزی صدق نکند که متجزی عالم به نوع احکام است. یعنی ایشان می‌فرماید اگر بر یک متجزی صدق نکند که نوع احکام را می‌داند، نمی‌شود از او تقلید کرد. اما اگر صدق کرد که نوع احکام را می‌داند، تقلید از او جایز است. بعد فرموده در باب قضاوت هم همین متجزی که نوع مسائل را بداند می‌تواند قضاوت کند.

یک حاشیه‌ای مرحوم آقاي حکیم دارند که فرموده‌اند «في اطلاقه نظر»، یعنی ما خواهیم بگوییم مطلقاً نمی‌شود از متجزی تقلید کرد، «نظر». وجه نظر این است که باید بگوییم مراد ایشان هم این است اگر یک مجتهد متجزی مقدار معتد به‌ی از احکام را بلد است، یا به تعبیر آقا ضیاء نوع الاحکام را می‌داند، آن تقلید از او مانعی ندارد.

محقق اصفهانی(ره) فرموده‌اند: «لا يبعد جواز تقليده فيما اجتهد فيه مع فقد المجتهد المطلق»؛ در آنچه که اجتهاد کرده بعید نیست که بگوییم تقلیدش جایز است. البته ایشان یک قیدی زده «در صورتی که مجتهد مطلق نباشد».

اگر سؤال کنید که محقق اصفهانی این قید را از کجا آورده است؟ ایشان می‌فرماید اگر در یک زمانی یک مجتهد متجزی داشتیم، مجتهد مطلق نبود، می‌شود از او تقلید کرد، اگر مجتهد مطلق وجود دارد، نمی‌شود از متجزی تقلید کرد. مستند فرمایش اصفهانی چیست؟

مستندش این است که ایشان بین مقبوله و حسنه اینطور جمع کرده‌اند و فرموده‌اند مقبوله که (به اعتبار خودشان) ظهور در اجتهاد مطلق دارد، حسنه که ظهور دارد در اینکه «یعلم شیئاً من قضایانا»، مجتهد متجزی را هم می‌گیرد، جمع عرفی این دو روایت این است که بگوییم اگر یک وقت اضطراری بود، فقط مجتهد متجزی بود، همان کافی است، اما اگر مجتهد مطلق وجود داشت، اینجا نمی‌شود به متجزی رجوع کرد.

به نظر ما این حاشیه اشکال دارد. اشکالش این است که اصلاً این دو روایت، یک مدلول دارند، هر دو ظهور دارد بر اینکه یک مقدار معتد به از احکام را بدانند. آن چهار احتمالی که ما در مقبوله عرض کردیم، که احتمال سوم تقویت شد و نتیجه این شد مدلول مقبوله با مدلول حسنه یک مفاد واحدی دارد.

امام (قدس سره) در حاشیه‌ی عروه فرموده‌اند: «الظاهر جواز تقلیده فیما اجتهد فیهِ»، دیگر فرقی بین اینکه نوع احکام را بدانند یا یک مسئله و ده تا مسئله را هم بدانند نگذاشته‌اند، فرموده‌اند ظاهر این است که متجزی در همان مسئله‌ای که استنباط کرده ولو مقدار معتد به هم نباشد، می‌شود از او تقلید کرد.

این برخلاف ظهور مقبوله و حسنه است، که ما بیان کردیم. بله، اگر فقط سیره‌ی عقلائی بود، سیره‌ی عقلائی می‌گوید فرقی نمی‌کند که مطلق و متجزی یک مسئله بدانند یا صد مسئله، و گویا امام (رض) فقط به سیره‌ی عقلائی در این بحث تمسک فرموده‌اند، اما عرض کردیم که آن مقبوله و حسنه، سیره‌ی عقلائی را تقیید می‌زند.

نظر استاد محترم در این بحث

پس نظر این شد؛ در تقلید باید به فقیه رجوع شود، فقیه آن است که نوع معتد به احکام را بداند - البته فقیهی که می‌گوییم، یعنی فقیه مجتهد -، اعم از اینکه مطلق باشد یا متجزی باشد.

اینجا فقط تنها چیزی که باقی می‌ماند این است که بعضی ادعای اجماع کرده‌اند که اجماع قائم است که در مسئله تقلید، باید از مجتهد مطلق تقلید کرد. اما این اجماع چون مدرکی است یا محتمل المدرک است، اعتباری ندارد.

این هم شرط اجتهاد مطلق، إن شاء الله جلسه‌ی بعد شرط «حیات» را ذکر می‌کنیم. گرچه امام در یک مسئله دیگری مسئله تقلید میت را بیان فرموده‌اند، اما به نظر می‌رسد همینجا شرائط مفتی را تماماً باید بیان کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين